

ساختار روایت در داستان ضحاک*

دکتر مسعود فروزنده^۱
استادیار دانشگاه شهرکرد

چکیده

داستان ضحاک، یکی از داستانهای اساطیری شاهنامه فردوسی، است که به لحاظ ساختار ویژه‌ای که دارد، از منظر دیدگاههای جدید نقد ادبی شایسته بررسی است. بنابراین، داستان مذکور براساس دیدگاههای گریماس، نظریه پرداز ساختارگرا نقد و تحلیل شده است. بر طبق الگوی گریماس: شناسنده (ضد قهرمان): ضحاک است؛ موضوع شناسایی: پادشاهی؛ فرستنده: اهریمن؛ گیرنده: ضحاک؛ نیروهای یاریگر: اهریمن و...؛ نیروهای مخالف: فریدون، کاوه و... به شمار می‌روند زنجیره‌های روایی در این داستان عبارتند از: زنجیره پیمانی که بیانگر پیمانی بین فرستنده و گیرنده است؛ اجرایی که شامل آزمونها و مأموریت‌های شناسنده است و انفصالی: که حاکی از سیر داستان از وضعیت نامتعادل و منفی به وضعیت مثبت است. بنابراین کارکردهای ویژه روایت در این داستان شامل پیمان، آزمون و داوری است. در روایت این داستان، ساختار «قرار داد (یا ممنوعیت) ← نقض ← مجازات»، به کارگرفته شده است؛ یعنی شناسنده (ضحاک) قراردادهای ممنوعیت را نقض می‌کند و سرانجام مجازات می‌شود.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، داستان ضحاک، ساختار روایت، عناصر روایی، گریماس.

مقدمه

شاهنامه، سند استوار ملیت ایرانیان و نشانه بزرگ هویت ملی ماست. فردوسی، خداوندگار حماسه و خرد، در این کتاب، نه تنها حماسه ساکنان ایران، بلکه حماسه بشر پوینده‌ای را می‌سراید که با سرنوشت قهار دست و پنجه نرم می‌کند، رنج می‌کشد و می‌کوشد تا معنا و حیثیتی در زندگی خاکی خود باقی بگذارد. در شاهنامه تمام حیات گذشته یک قوم، تمام روح یک فرهنگ، در این دنیای وسیعی که دائم تکرار و تبدل می‌پذیرد، تبلور یافته و مجال تجلی پیدا کرده است. این یک نوع حماسه داد و قانون است؛ حماسه یک قوم است برای دفاع از هستی خویش.

شاهنامه «داستانی است تو درتو که در آن انسان در چهره‌های گوناگون خویش از کیومرث تا یزدگرد در آیند و روند است. داستان پیوند و پیکار زمین و آسمان، زمینیان و آسمانیان است». (سرامی، ۱۳۷۳، ص ۵۹) داستانهای شاهنامه که بیانگر تلاش پیگیر و پیروزیها و شکستهای یک ملت برای کسب هویت ملی و نیز آموزنده و برانگیزاننده و الایی و تعالی هستند، هریک ویژگیهای خاص خود را دارند، به گونه ای که از منظر دیدگاههای جدید نقد ادبی شایسته بررسی و تحلیل هستند؛ بنابراین مقاله حاضر به بررسی داستان ضحاک، یکی از داستانهای اساطیری شاهنامه بر اساس دیدگاههای گریماس^۱ اختصاص یافته است. از دلایل انتخاب داستان ضحاک یکی آن است که این داستان به سبب ویژگیها و ساختاری که دارد، برای بررسی از دیدگاه ساختارگرایی داستان مناسبی است و دیگر این که ساختار روایت در این داستان با دیدگاههای گریماس همخوانی زیادی دارد؛ زیرا الگوی گریماس از یک سو «به طرز چشمگیری در اکثر فضاهای عامیانه و پریان کارایی دارد» (تولان، ۱۳۸۳، ص ۸۲) و از سوی دیگر این نظریه پرداز ساختارگرا با طرح دیدگاههای خود «الگوی کنشی را مطرح می‌کند که بسیار انتزاعی است و باید بتواند روایت به مفهوم عام را توصیف کند و تمامی عناصر احتمالی یک روایت و انواع ترکیبات این عناصر در متون ادبی و غیر ادبی را مشخص سازد. به بیان دیگر، گریماس به شیوه‌ای کاملاً ساختارگرا می‌خواهد ساختار بنیادینی را

تعریف کند که امکان شکل‌گیری معنا را فراهم می‌آورد» (برتنز، ۱۳۸۷، ص ۸۵) و نیز «هدف گریماس آن است که بآبیره گیری از تحلیل معنایی ساخت جمله؛ به دستور زبان جهانی روایت دست یابد». (سلدن، ۱۳۸۷، ص ۱۴۳) بنابراین تلاش نگارنده در این مقاله بر آن است که ساختار، عناصر و اجزای تشکیل دهنده ای را که گریماس برای بررسی روایت تعریف کرده است، در یک داستان اساطیری ایرانی مورد نقد و بررسی قرار دهد.

نقد و بررسی داستان ضحاک بر اساس دیدگاه‌های گریماس

بررسی ساختار کلی روایت در داستان

گریماس درباره ساختار کلی روایت عقیده دارد، روایتها ممکن است یکی از ساختارهای زیر را داشته باشند:

قرار داد (یا ممنوعیت) ← نقض ← مجازات

فقدان قرار داد (بی نظمی) ← وجود قرار داد (نظم) (سلدن، ص ۱۴۵).

روایت ضحاک، ساختار نخست را دارد؛ زیرا در آغاز داستان وضعیت متعادل بر زندگی اشخاص داستان حاکم است؛ ولی این آرامش و وضعیت متعادل با ورود ضحاک و اهریمن به صحنه برهم می‌خورد و این دو تلاش می‌کنند با دسیسه و توطئه، قراردادها و ممنوعیت‌ها را نقض کنند تا به اهداف شوم خود دست یابند؛ چنانکه ضحاک با پیروی از اهریمن، گناهان بسیاری مرتکب می‌شود که در نهایت به سختی مجازات می‌گردد و پس از مجازات او و ناپدید شدن اهریمن دوباره وضعیت متعادل و صلح و آرامش بر زندگی اشخاص داستان حاکم می‌شود.

گزاره‌های روایی در داستان ضحاک

از دیدگاه گریماس، نحو روایتی یا یک پیرفت روایت نوعی شامل سه گزاره (قضیه‌ای/ Proposition) ذیل است:

۱- گزاره وصفی (Descriptive Proposition): که ویژگی‌های فاعل و موقعیت او را مشخص می‌کند.

۲- گزارهٔ وجهی (Modal Proposition): که دلالت بر کنش دارد و در آن آرزوها، ترسها و باورهای فاعل معرفی می‌شوند.

۳- گزارهٔ متعدی (Transitive Proposition): که در آن جابه‌جایی ارزش یا تغییر موقعیت انجام می‌شود.

برای مثال:

۱- پادشاه سالم است (گزارهٔ وصفی).

۲- پادشاه از بیماری می‌ترسد (گزارهٔ وجهی).

۳- پادشاه برای پیشگیری دارو می‌خورد (گزارهٔ متعدی) (اسکولز، ۱۳۸۳، صص ۱۴۷-۱۴۸ نیز: اخوت، ۱۳۷۱، صص ۶۳).

گزاره‌های روایی در داستان ضحاک عبارتند از:

۱- ضحاک مردی جهانجوی، ناپاک و سبکسر است. (گزارهٔ وصفی)

۲- ضحاک می‌خواهد پادشاه شود. (گزارهٔ وجهی)

۳- ضحاک با راهنمایی و یاری اهریمن پادشاه می‌شود. (گزارهٔ متعدی)

زنجیره‌های روایی در داستان ضحاک

گرماس، کلّ ساختار قصه را منتج از سه توالی یا زنجیرهٔ (Syntagm) زیر می‌داند و از این سه زنجیره همچون سه قاعدهٔ نحوی نام می‌برد:

۱- زنجیرهٔ پیمانی (contractual): این زنجیره وظیفه‌ای را که به عهدهٔ قصه‌گذاشته است، به سرانجام معهود خود می‌رساند یا به سرانجام نمی‌رساند (بستن و شکستن پیمانها).

۲- زنجیرهٔ اجرایی (performative): زنجیره‌ای است که دلالت بر عمل و یا انجام مأموریتی می‌کند (آزمونها؛ مبارزه‌ها).

۳- زنجیرهٔ انفصالی یا انتقالی (disjunctive): زنجیره‌هایی که دلالت بر تغییر وضعیت یا حالتی می‌کنند و در برگزیدهٔ تغییر شکل‌های مختلف قصه‌اند. به عقیدهٔ گرماس سیر حرکت بسیاری از قصه‌ها از منفی به مثبت است.

زنجیره اجرایی، طرح اصلی داستان را می‌سازد و ساختار روایی هر داستان متکی به آن است؛ اما از دیدگاه روش شناسی، زنجیره پیمانی یا هدفمند مهمتر از آن است؛ زیرا نشان می‌دهد وضعیت‌ها به خودی خود نکته مرکزی طرح نیستند، بل آنچه ما وضعیت می‌خوانیم در حکم پذیرش یا رد پیمان است. پیمان معمولاً امری است که بین قهرمان و قدرتی مافوق بسته می‌شود؛ رابطهٔ مینافی مستلزم قاعده یا مجموعهٔ قواعدی است که قدرتی مافوق وضع کرده همراه با وعدهٔ پاداش برای رفتار نیک و کیفر برای رفتار بد؛ بدین ترتیب ساختارهای بنیادین نوع روایت مورد بحث ما در اینجا سه کارکرد یا خویشکاری (Function) پایه و نقشهای ملازم آنها را در بر دارند؛ این کارکردها عبارتند از: پیمان، آزمون و داوری و نقشها عبارتند از: منعقدکنندهٔ پیمان، متعهد پیمان، آزمون‌گر، آزمون‌شونده، داور و مورد داوری. اما این ساختار کارکردها با شش نقش آن، یک روایت نیست. در واقع تا نقشهای متعهد پیمان، آزمون‌شونده و مورد داوری را به یک شناسنده که قهرمان قصه می‌شود، ندهیم، این ساختار به یک روایت بدل نمی‌شود و این کار را دقیقاً با دادن نام یا عنوانی به این سه نقش انجام می‌دهیم. قهرمان به محض این که نامی به خود گرفت، شناسنده یا فاعل یک روایت می‌شود. (اسکولز، ۱۳۸۳، ص ۱۵۴؛ اخوت، ۱۳۷۱، ص ۶۶؛ احمدی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۲)

زنجیره‌های روایی در داستان ضحاک عبارتند از:

زنجیرهٔ پیمانی: در این داستان، پیمانی بین ضحاک و اهریمن بسته می‌شود و ضحاک متعهد می‌گردد، طبق خواسته‌ها و نیات اهریمن به فعالیت پردازد و در نتیجهٔ این پیمان، کنش‌های داستانی در این داستان به پیش می‌رود و به سرانجام می‌رسد. بنابراین در ساختار این روایت اهریمن نقشهای منعقدکنندهٔ پیمان، آزمون‌گر و داور را بر عهده دارد و ضحاک (شناسنده)، نقشهای متعهد پیمان، آزمون‌شونده و مورد داوری. چنانکه گریماس گفته است در چهار چوب کلی داستان، پیمان همیشه در ابتدا می‌آید. در این داستان هم پیمان در آغاز داستان آمده است و ضحاک تا پایان عمر به این پیمان وفادار می‌ماند. قاعدتاً با به سر بردن پیمان فرد متعهد پیمان پاداش می‌گیرد. ضحاک هم پاداش

خود را می‌گیرد و به پادشاهی می‌رسد، ولی چون پیمان با اهریمن (پیمانی اهریمنی) یک پیمان عادی نیست، باعث می‌شود ضحاک از راه خدایی دور شود و قراردادهای ممنوعیت‌ها را نقض کند که نتیجه‌اش غلبه سیاهی و ستم و کشتار برجهان است. (قرادادهای آن دوران اقتضا می‌کرد که ضحاک باید تا زمان مرگ پدر و به پایان رسیدن دوران پادشاهی او صبر می‌کرد و بعد پادشاه می‌شد ولی او به مرگ پدر (پادشاه) رضایت داد؛ بنابراین قراردادهای ممنوعیت‌ها را زیر پا گذاشت و همین امر باعث مجازات ضحاک شد).

زنجیره‌های اجرایی: زنجیره‌های اجرایی شامل مأموریت‌ها و آزمونهایی است که شناسنده (ضحاک) باید پشت سر بگذارد. آزمونهای ضحاک، یکی رضایت به مرگ پدر است و دوم این که اجازه می‌دهد، اهریمن برشانه‌هایش بوسه بزند و مأموریت ضحاک هم این است که وقتی پادشاه شد، ستم و آشوب و غارت و ویرانی و کشتار را در جهان رواج بدهد. ضحاک آزمونها را پشت سر می‌گذارد و سپس به دنبال مأموریتی که اهریمن اجرای آن را به عهده او گذاشته است، می‌رود و به اجرای آن می‌پردازد.

زنجیره‌های انفصالی: زنجیره‌های انفصالی در این داستان، بیانگر سیر رخدادها و داستان از وضعیت منفی به وضعیت مثبت است و نیز حاکی از وضع نابسامان و نامتعادل داستان به سوی تعادل و نظم و نیکی است. زیرا فریدون با راهنمایی سروش ایزدی و یاری کاوه و دیگر پشتیبانانش بر ضحاک پیروز می‌شود و به کارهای اهریمنی او پایان می‌دهد و در نتیجه،
زمانه بی‌اندوه گشت ایزدی

گرفتند هرکس ره ایزدی

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۷۹)

عناصر روایی در داستان ضحاک

عناصر روایی (الگوی کنش / Actant) به کارکردها یا نقشهای گوناگون یک روایت، خواه انسانها یا جانوران باشند و خواه اشیاء ساده، اشاره می‌کند.

از دید گریماس عناصر روایی شامل:

شناسنده (subject) / موضوع شناسایی (object)؛ فرستنده / گیرنده و یاری دهنده / مخالف، هستند که سه جفت تقابل دوگانه (Binary Opposition) را تشکیل می‌دهند و با هم مناسبات نحوی و معنایی می‌یابند که می‌توان تمامی افراد کنشگر یک قصه را از آنها بیرون کشید. جفت شناسنده / موضوع شناسایی، بنیادی‌ترین جفت است که همراه با جفت دوم؛ یعنی فرستنده / گیرنده ساختار پایه دلالت را در همه سخنها تشکیل می‌دهد. محوری که از جفت اول عناصر روایی تشکیل می‌شود، به شخصی که کنش را انجام می‌دهد و به آنچه او می‌خواهد به دست آورد، اشاره دارد. محور دوم به شخصی که مأموریتی به قهرمان می‌دهد و نیز به شخصی که این مأموریت به خاطر او انجام می‌شود، اشاره دارد. گریماس هریک از این چهار عنصر روایی را مقوله ای می‌داند که می‌تواند در «مربع نشانه ای» قرار گیرد و بنابراین براساس قطبهای مثبت و منفی آن تجزیه و تحلیل می‌شود. وی الگوی خود را با افزودن یک جفت دیگر تکمیل می‌کند: یاری دهنده / مخالف (تولان، ۱۳۸۳، ص ۸۲؛ مکاریک، ۱۳۸۴، صص ۲۰۹-۲۱۰؛ اسکولز، ۱۳۸۳، صص ۱۵۰-۱۵۱؛ تادیه، ۱۳۷۸، ص ۲۵۴).

عناصر روایی در این داستان عبارتند از:

شناسنده (فاعل؛ ضدقهرمان): ضحاک / موضوع شناسایی: پادشاهی؛ فرستنده: اهریمن / گیرنده: ضحاک؛ نیروهای یاری دهنده: اهریمن، سپاهیان ضحاک و... / نیروهای مخالف: فریدون، کاوه، سروش ایزدی و...

شناسنده / موضوع شناسایی

در این داستان، بنابر طرح واره یا الگوی ذکر شده، شناسنده، ضحاک و هدف او رسیدن به پادشاهی است. براساس دیدگاه ولادیمیر پراپ «از لحاظ ریخت شناسی، می‌توان قصه را اصطلاحاً آن بسط و تطوری دانست که از شرارت یا کمبود و نیاز

شروع می‌شود و با گذشت از خویشکاری‌های میانجی به خویشکاری‌های دیگری که به عنوان سرانجام و خاتمه قصه به کار گرفته شده است، می‌انجامد». (پراپ، ۱۳۶۸، ص ۱۸۳)

بنابراین در آغاز هر داستان وضعیّت متعادل و پایداری حاکم است که به سبب شرارت یا کمبود و نیاز بر هم می‌خورد و رخداد‌های داستان شکل می‌گیرد. در این داستان نیز شناسنده که عنصر محوری کنش‌های داستانی است، آرزویی در سر می‌پروراند و از طریق کنش‌هایی که آغاز می‌کند در پی دستیابی به هدف خود یعنی نشستن بر تخت پادشاهی است، اما چون روحيات پلید و سرشت ناپاکی دارد، به هر طریقی که شده می‌خواهد به این هدف برسد و با توجه به این امر شناسنده در این داستان، دارای شخصیّتی منفی و یک ضدّ قهرمان است. ضحاک با اندیشه‌های پلیدی که در سر دارد و نیز با یاری گرفتن از اهریمن که او هم می‌خواهد در جهان آشوب و فساد و تباهی را رواج دهد و انسانها را نابود کند. با کشتن پدر بر تخت پادشاهی می‌نشیند و به هدفش می‌رسد ولی دستیابی وی به هدف باعث به وجود آمدن ثبات و آرامش و برقراری وضعیّت پایداری در زندگی او و دیگر اشخاص داستان نمی‌شود، زیرا از یک سو اهریمن با فریب دادن او راه را برای رخداد‌های بعدی داستان هموار می‌کند و از دیگر سو، ضحاک آدم پیمان شکن و جاه طلب و ستمگری است که از آغاز دوران پادشاهی اش با کشتن پدر و در ادامه با نابود کردن انسانهای بی شماری باعث می‌شود که هیچ گاه وضعیّت پایداری بر زندگی اشخاص داستان حاکم نشود و برقراری وضعیّت پایدار و صلح و آرامش زمانی است که فریدون ضحاک را از تخت پادشاهی به زیر می‌کشد و او را در غاری در کوه دماوند زندانی می‌کند.

فرستنده/گیرنده

در این داستان، فرستنده، اهریمن و گیرنده، ضحاک است. اهریمن که مظهر شرّ است و ضحاک که فردوسی در توصیف او، صفاتی نظیر جهانجوی، ناپاک و سبکسر به وی نسبت می‌دهد، باعث به وجود آمدن رخداد‌های این داستان می‌شوند. در روند

حوادث داستان اهریمن پیامی برای ضحاک می‌فرستد. ضحاک نیز که استعداد ذاتی برای پذیرش پیام اهریمن و انجام دستورهای وی را دارد، پیام را می‌گیرد و بر طبق نظر و نیات اهریمن دست به اقداماتی می‌زند که در اثر آن پدر خود مرداس و انسان‌های بی‌شماری را نابود می‌کند و سرانجام خودش نیز به کیفر گناهانی که مرتکب شده، به سختی مجازات می‌شود. اهریمن در چند مرحله بر ضحاک آشکار می‌شود: اول، به هیأت یک دوست خود را به ضحاک می‌نمایاند و با گفته‌های فریبنده و زیبا، دل ضحاک را به دست می‌آورد و با او پیمان دوستی می‌بندد. آنگاه به ضحاک پیشنهاد می‌دهد که بهتر است جان پدرش، مرداس را بگیرد؛ ضحاک هم، چون سوگند خورده و پیمان بسته است و علاوه بر این دوست دارد هر چه زودتر پادشاه شود، می‌پذیرد. اهریمن با نیرنگ، مرداس را می‌کشد و بدین ترتیب ضحاک به پادشاهی می‌رسد، دوم: اهریمن در لباس خوالیگری (آشپز) زبردست و ماهر بر ضحاک آشکار می‌شود و برای او خورشهایی گوارا و خوشمزه از گوشت چارپایان و مرغان که در خون پرورده بود، تهیه می‌کند تا ضحاک را تبدیل به موجودی خونریز و گستاخ کند و در ازای آن از ضحاک می‌خواهد اجازه دهد بر شانه‌هایش بوسه زند. اهریمن بر شانه‌های ضحاک بوسه می‌زند و ناپدید می‌شود و بلافاصله بر جای بوسه‌های او دو مار سیاه سر برمی‌آورند. سوم: اهریمن بار دیگر به شکل پزشکی دانا به سوی ضحاک می‌شتابد و به او می‌گوید: اگر می‌خواهی از ماران در امان باشی باید هر روز مغز سر دو جوان را به آنها بدهی تا در اثر این پرورش به مرگ طبیعی بمیرند و تو را آسوده بگذارند. در اینجا اهریمن که به اهداف خود رسیده است، به اقدامات خود پایان می‌دهد و دیگر نزد ضحاک نمی‌آید و در داستان نقش فرستنده به پایان می‌رسد، البته هدف اهریمن از این اقدامات، ایجاد ستم و غارت و سوختن و فساد در جهان است و مهمتر این که می‌خواست تا جهان را از مردمان پاک کند^۲ زیرا وقتی ماران از دوش ضحاک سر بر

می‌آورند، وی شروع به کشتن جوانها می‌کند که در اثر آن ترس و وحشت و ناامیدی بر جهان حاکم می‌شود. فردوسی «تصویری از آن روزهای سیاه را در این چند بیت هرچه گویاتر نشان داده است» (یوسفی، ۱۳۸۷، ص ۳۲):

نهان گشت آیین فرزندگان

پراگنده شد نسام دیوانگان

هنر خوار شد، جادویی ارجمند

نهان راستی، آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز

ز نیکی نرفتی سخن جز به راز

ندانست جز کژی آموختن

جز از غارت و کشتن و سوختن

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵۱)

یاری دهنده/ مخالف

پس از این که شناسنده، به سوی هدفی معین حرکت کرد، نیروهایی به وی یاری می‌رسانند و نیروهایی بر سر راه دستیابی وی به هدف مانع می‌آفرینند. در داستانهایی که عنصر شناسنده، قهرمان است و شخصیتی مثبت دارد. نیروهای یاریگر نیز دارای جنبه مثبت هستند و نیروهای مخالف می‌توانند ضد قهرمان و دارای جنبه منفی باشند ولی در داستان ضحاک، به دلیل آن که شناسنده، ضد قهرمان است، نیروهای یاریگر او هم دارای نقشی منفی، و در مقابل نیروهای مخالف او نقشی مثبت ایفا می‌کنند؛ چنانکه در این داستان، فریدون که اصلی‌ترین نیروی مخالف ضحاک است، یک شخصیت نجات بخش محسوب می‌شود زیرا موفق می‌شود جهان را از جور و ستم ضحاک رهایی بخشد.

در این داستان، اهریمن، سپاهیان ضحاک، درباریان و... نیروهای یاریگر هستند که ضحاک را در رسیدن به اهداف پلیدی که دارد یاری می‌کنند. بویژه «کند رو» که پیشکار

ویژه ضحاک است و «گنج و تخت و سرای» ضحاک را در اختیار دارد. از دیگر سو بزرگان و سپاهیان ایرانی نیز که از غرور و خودخواهی جمشید به تنگ آمده اند، به ضحاک کمک می‌کنند که پادشاه ایران شود. در مورد دلیل یاری رساندن ایرانیان به ضحاک باید گفت: «در میتولوژی ایرانی یک بلای آسمانی یا قهر طبیعت یا خشم یکی از خدایان بهانه گیر، سبب از دست رفتن جهان خیر نیست بلکه دلیل تباهی جهان خیر در این است که رهبر این مردمان یک روز به غلط می‌پندارد [که همه این نعمتها را او خود تنها، بدون پشتیبانی پروردگار و بدون دست یاری مردمان پدید آورده است و از اینجا گرفتار خود پرستی و منی می‌شود و از پس آن فرّه ایزدی از او جدا می‌گردد. ولی از سوی دیگر واکنش مردم نیز با این رهبر گمراه گشته، از سرخورد- که در سراسر شاهنامه به عنوان بزرگترین داده ایزد ستایش شده است- نیست. بلکه رفتار مردمی است شتابزده و شورش طلب و از اینرو آنها چوب گمراهی رهبر خود را نمی‌خورند، بلکه چوب نادانی خود را [می‌خورند]. (خالقی مطلق، ۱۳۸۱، ص ۹۸)

البته در کنش‌های آغازین داستان، شناسنده (ضحاک)، نیروی مخالفی ندارد و مانعی جدی بر سر راه وی در رسیدن به هدفش به وجود نمی‌آید و در نتیجه پیروزی‌هایی کسب می‌کند: او به راحتی ایران را تصرف می‌کند. جمشید، پادشاه ایران از پیش او می‌گریزد و ضحاک خواهرانش را به زنی می‌گیرد و به آنها بدکاری و کژی می‌آموزد و پس از مدتی جمشید را نیز می‌کشد. ولی این وضع آرامشی برای او به ارمغان نمی‌آورد؛ زیرا مارانی که بر دوش او روییده‌اند، آرامش و آسایش را از او سلب کرده‌اند؛ بنابراین پیوسته روحی پریشان و ناآرام دارد و هنگامی که خواب و حشتناکی می‌بیند، پریشان‌تر و ناآرام‌تر می‌شود و پیوسته از کشوری به کشور دیگر سفر می‌کند. در این سیر و حرکت به هندوستان می‌رود تا انسانهای زیادی را بکشد و خون آنها را در آبزنی (حوضی) بریزد و در آن بدن خود را شستشو دهد تا از سرنوشت شومی که در انتظارش بود، بگریزد. اما هیچ یک از این کارها نتیجه‌ای برای او ندارد و سرانجام به سزای اعمالش می‌رسد.

نیروهای مخالف شناسنده عبارتند از:

۱- فریدون: فریدون، اصلی‌ترین نیروی مخالف ضحاک است؛ چون با توکد او و حتی پیش از تولدش، روند رخداد‌های داستان در مسیری دیگر می‌افتد. ضحاک تا پیش از آنکه خواب ترسناکی ببیند و در تعبیر آن خواب‌گزاران پیش‌بینی کنند که پسری به نام فریدون زاده خواهد شد و به پادشاهی‌اش پایان خواهد داد، با خاطری آسوده پادشاهی می‌کرد و هر کاری که اراده می‌کرد، انجام می‌داد ولی پس از این واقعه، دچار کابوس و پریشانی و ناآرامی می‌شود تا سرانجام فریدون او را به بند می‌کشد.

البته زیرک، مهتر موبدان و خواب‌گزاران ضحاک در پاسخ به پرسش او که دلیل دشمنی فریدون را می‌پرسد، می‌گویند: دلیل دشمنی فریدون آن است که ضحاک، پدرش، آبتین و گاو پرمايه را می‌کشد. اینها دلایلی برای دشمنی فریدون هستند ولی چنانکه از روایت داستان بر می‌آید، فریدون از طرف خداوند مأموریت داشت که ضحاک را نابود کند. آشکار شدن سروش بر فریدون و آموزش دادن به او که چگونه با جادوگریهای ضحاک مقابله کند، دلیلی بر این مدعا تواند بود.

۲- خوالگیران؛ یعنی ارمایل و گرمایل که با استقرار در آشپزخانه ضحاک، هر روز جان جوانی را نجات می‌دهند و با این کار خود از کشته شدن جوانهای بیشتر جلوگیری می‌کنند و در واقع کار آنها مبارزه ای است در برابر اهریمن و ضحاک که کارگزار اوست و هر دو با اقدامات خود، کمر به نابودی انسانها بسته‌اند. هر چند که اقدام این دو خوالگیر مانند کارهای فریدون، کاوه و... مستقیماً در جهت نابودی ضحاک و شکست اهریمن نیست، ولی آنها با این اقدام خود مانع از توفیق کامل اهریمن در راه رسیدن به اهدافش می‌شوند. از این گذشته در زمانی که ایسن خوالگیران، در آشپزخانه ضحاک به کار مشغول شدند تا هر روز جوانی را از چنگال مرگ برهانند، هنوز فریدون زاده نشده و صحبتی از قیام او بر ضد ضحاک در میان نیست؛ بنابراین نقش آنها در روند حوادث داستان قابل توجه است.

۳- سروش ایزدی: سروش ایزدی که از جانب خداوند مأمور راهنمایی فریدون است، دوبار بر فریدون آشکار می‌شود: بار اول به فریدون می‌آموزد که چگونه افسونها و جادوهای ضحاک را باطل کند و او را شکست دهد و بار دوم موقعی است که فریدون می‌خواهد ضحاک را بکشد. سروش او را از این کار باز می‌دارد؛ چرا که به فریدون می‌گوید هنوز عمر ضحاک به سر نرسیده و باید او را در غاری در کوه دماوند زندانی کند تا اجلش فرا برسد.

۴- فرانک: فرانک در مسیر مبارزه مستقیم با ضحاک قرار نمی‌گیرد؛ اما در روند رخدادهای داستان وظیفه ای خطیر بر عهده دارد. زادن و بزرگ کردن فریدون که افراد ضحاک همه جا به دنبال او می‌گردند، نقشی است که در داستان بر عهده این زن گذاشته شده است. کافی است از ستمگریها و درنده خویهای ضحاک و محیط پروحشی که به وجود آورده، یادی بکنیم تا بیشتر به وظیفه فرانک و اضطرابهای درونی او پی ببریم.

۵- کاوه: کاوه در این داستان نقشی بسیار حساس و تعیین کننده دارد. «در داستانهای حماسی ایران و اساطیر باستان چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است او که مردی زحمت کش و سالخورد و گوژپشت، اما دلیر و با همت است نه فقط با دست پینه بسته خود استشهاد نامه ستایش ضحاک را از هم درید و زیر پای افکند بلکه جنبش وی این پادشاه جفاکار را از تخت به بند کشید». (یوسفی، ۱۳۸۷، صص ۲۹، ۲۷) کاوه که مغز هفده پسرش، طعمه ماران ضحاک شده است، اینک که هجدهمین پسر او را نیز دستگیر کرده‌اند تا مغز سر او را به ماران بدهند، بی‌پروا نزد ضحاک می‌رود و با خشم زبان به گله و شکایت می‌گشاید و این درست موقعی است که ضحاک می‌خواهد با تهیه استشهاد نامه‌ای مزین به امضای بزرگان، درستایش خودش، از خود چهره موجهی نشان بدهد، خشم و خروش کاوه و ضعف ضحاک باعث قیام کاوه می‌شود، قیام کاوه نقطه عطفی است که منجر به نابودی ضحاک می‌گردد.

دیگر اشخاص مخالف، نگهبان مرغزاری که محل چرای گاو پرمایه است، مرد پارسایی که در کوه البرز تا شانزده سالگی از فریدون نگهداری می‌کند، برادران فریدون، سپاهیان او و مردم عادی هستند که هر یک به نحوی در نابود کردن ضحاک سهیم هستند.

عده‌ای از این نیروهای مخالف، مستقیماً به مبارزه با ضحاک می‌پردازند. مانند: ارمایل و گرمایل، فریدون، کاوه، برادران فریدون، سپاهیان فریدون و مردم عادی کوچه و بازار؛ و عده‌ای نیز غیرمستقیم، مانند: سروش، فرانک، نگهبان مرغزار و مردپارسای ساکن کوه البرز. در واقع می‌توان گفت: «در این دوران دلگزای نامرادی، در این تاراج ضحاک، هرکس به فراخور روح خود، درگیر و درگیر پیکاری است برای سرنگونی این اهریمنان، دیوان و راه‌بندان برای یافتن اصل خود». (مسکوب، ۱۳۷۵، ص ۲۱)

در مورد شیوه روایت در این داستان باید گفت که داستان پرداز در ارائه توصیفها، کنشها و شخصیت قهرمانان و حالات و روایات آنها بخوبی از عهده ادای مطلب بر آمده است؛ برای نمونه هنگامی که شناسنده؛ یعنی ضحاک را معرفی می‌کند در چند بیت به شکلی موجز و مختصر به توصیف وی می‌پردازد؛ به گونه‌ای که خواننده با خواندن این ابیات با ویژگیهای شخصیتی و حالات و روایات وی آشنا می‌شود.

پسر بد مر این پاک دل را یکی

کش از مهر بهره نبود اندکی

جهان جوی را نام ضحاک بنود

دلیر و سبکسار و ناپاک بود

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۴)

و یا هنگامی که اهریمن قصد فریب ضحاک را دارد تا بر شانه‌های او بوسه زند، داستان پرداز با ترسیم تابلوی زیبا صحنه را توصیف می‌کند؛ به گونه‌ای که خواننده هم تصویری از اهریمن و ضحاک در ذهن مجسم می‌کند و هم به فریبندگی اهریمن و سبکسری و بی‌خردی ضحاک پی می‌برد:

خورشگر بدو گفت کای پادشا
همیشه بزی شاد و فرمانروا
مرادل سراسر پر از مهر توست
همه توشه جانم از چهر توست
یکی حاجتستم به نزدیک شاه
وگرچه مرا نیست این پایگاه
که فرمان دهد تا سر کتف اوی
بیوسم بدو برنهم چشم و روی
چو ضحاک بشنید گفتار اوی
نهانی ندانست بازار اوی
بدو گفت دارم من این کام تو
بلندی بگردد از این نام تو
بفرمود تا دیو چون جفت او
همی بوسه داد از بسرسفت او
ببوسید و شد بر زمین ناپدید
کس اندر جهان این شگفتی ندید
دو مار سیه از دو کتفش برست
غمی گشت و از هر سوی چاره جست
(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۴۸-۴۷)
در این داستان، رخدادها در امتداد زمان، یکی پس از دیگری بر اساس زمان
گاهنامه‌ای به وقوع پیوسته است و هیچ حادثه فرعی و تزیینی که شرح آن باعث
گسسته شدن رشته رخدادهای اصلی داستان و اطلاع کلام شود، وجود ندارد و به طور
کلی در ساختار داستان رخدادها همه در ارتباط با رخداد اصلی داستان هستند و نظم
خاصی در روایت رخدادها وجود دارد.

حوادث داستان نیز یکبار روایت شده‌اند ولی در مواردی اندک بازگشت به گذشته (Flash-back) در روایت رخداد‌های داستان وجود دارد و این شیوه روایت در مواقعی است که شخصیت‌های داستان، بویژه فرانک، به شرح رخداد‌های داستان می‌پردازند. به عنوان نمونه هنگامی که فرانک زندگی فریدون و سرنوشت او را برایش توضیح می‌دهد، این تکرار وجود دارد.

نتیجه‌گیری

گریماس، با طرح دیدگاه‌های خود الگوی کنشی را مطرح می‌کند که بسیار انتزاعی است و باید بتواند روایت به مفهوم عام را توصیف کند و تمامی عناصر احتمالی یک روایت و انواع ترکیبات این عناصر در متون ادبی و غیر ادبی را مشخص سازد. تا به یاری این الگوی کنش، عناصر و اجزای روایت شناسایی و روابط آنها با یکدیگر سنجیده شود تا هنجارها و نابهنجاری‌های هر روایت مشخص شود و نیز هدف گریماس آن است که با بهره‌گیری از تحلیل معنایی ساخت جمله؛ به دستور زبان جهانی روایت دست یابد که بر اساس آن روایت‌های مختلف بررسی و با هم مقایسه شود تا تفاوتها و شباهت‌های آنها با هدف بهره‌گیری بهتر و فهم بیشتر آنها شناسایی گردد.

در روایت داستان ضحاک بر اساس دیدگاه‌های گریماس، ساختار «قرار داد (یا ممنوعیت) ← نقض ← مجازات»، به کار گرفته شده است. زنجیره‌های روایی در این داستان شامل زنجیره پیمانی، اجرایی و انفصالی است. خویشکاری یا کارکردهای (Function) ویژه در این داستان عبارت است از: پیمان، آزمون و داوری.

عناصر روایی در این داستان عبارتند از: شناسنده: که ضحاک است؛ موضوع شناسایی: پادشاهی؛ فرستنده: اهریمن؛ گیرنده: ضحاک؛ نیروهای یاریگر: اهریمن، سپاهیان و افراد ضحاک و در مراحل آغازین داستان ایرانیان هستند که از تکبر و خود بینی جمشید به تنگ آمده‌اند و ضحاک را به پادشاهی می‌رسانند. نیروهای مخالف:

ارمایل و گرمایل، فریدون، کاوه، سروش ایزدی، فرانک، مرد پارسا و... که عده‌ای از آنها مستقیماً در مسیر مبارزه با ضحاک هستند و عده‌ای دیگر به صورت غیر مستقیم. گزاره‌های روایی در این داستان شامل: گزاره وصفی که در آن راوی به توصیف و تعیین موقعیت شناسنده می‌پردازد. گزاره وجهی که در آن آرزوهای شناسنده بیان می‌شود و گزاره متعدی که در آن کارها و اقدامات شناسنده شرح داده می‌شود.

یادداشت‌ها

- ۱- آلجیرداس جولین گریماس (Algirdas Julin Greimas) نشانه‌شناس لیتوانیایی مقیم فرانسه از برجسته‌ترین نشانه‌شناسان عصر حاضر است. او که متصدی مؤسسه مطالعات علوم اجتماعی پاریس است، آثار متعددی در زمینه‌های مختلف نشانه‌شناسی تألیف کرده است.
- ۲- درباره ویژگی آدم کشی ضحاک، دراوستا، یشث پنجم (آبان یشث) که مبتنی بر ستایش اردویسور آنهایتا است، از ضحاک در فقرات ۲۹-۳۱ بر این منوال یاد شده است: برای او؛ یعنی آنهایتا اژی سه پوزه؛ یعنی ضحاک در کشور بوری صد اسب و هزارگاو و هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست که او را در تسلط بر هفت کشور و تهی ساختن آنها از آدمیان یآوری کند ولی اردویسور آنهایتا او را یآوری نکرد. (صفا، ۱۳۷۹، ص ۴۵۲)

منابع و مأخذ

- ۱- احمدی، بابک، (۱۳۸۵)، ساختار و تأویل متن، چاپ هشتم، تهران، نشر مرکز.
- ۲- اخوت، احمد، (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، اصفهان، نشر فردا.
- ۳- اسکولز، رابرت، (۱۳۸۳)، درآمدی بر ساختار گرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگه.
- ۴- برتنز، هانس، (۱۳۸۷)، مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، چاپ دوم، تهران، نشر ماهی.
- ۵- پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس.

- ۶- تادیه، ژان ایو، (۱۳۷۸)، نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه مهشید نونهالی، تهران، انتشارات نیلوفر.
- ۷- تولان، مایکل، جی، (۱۳۸۳)، درآمدی نقادانه- زبانشناختی بر روایت، ترجمه ابوالفضل حری، تهران، انتشارات بنیاد سینمایی فارابی.
- ۸- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۸۱)، سخنهای دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار.
- ۹- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۵)، قصه‌های شاهنامه (از پادشاهی کیومرث تا پادشاهی کیقباد)، تهران، انتشارات میراثبان.
- ۱۰- سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۳)، از رنگ گل تا رنج خار، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- سلدن، رمان و ویدوسون پیتر، (۱۳۸۷)، راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات طرح نو.
- ۱۲- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۹)، حماسه سرایی در ایران، چاپ ششم، تهران انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، شاهنامه، چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران، نشر قطره.
- ۱۴- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۵۷)، سوگ سیاوش، چاپ پنجم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۱۵- مکاریک، ایرنا ریما، (۱۳۸۴)، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، انتشارات آگه.
- ۱۶- یوسفی غلامحسین، (۱۳۸۷)، چشمه روشن، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی.

The Structure of Narration in the Story of Zahak

Masood Forouzandeh, PhD.
Shahrekord University

Abstract

This article considers structure and elements of narration in the story of Zahak, one of the mythical stories in the Firdausi's Shahname. Because of its special structure, the story of Zahak must be taken into consideration in the new literary critical points of view. Structural criticizer, Greimas, has analyzed this story. According to Greimas model, subject (Anti Hero) is Zahak, object is kingship, sender is devil and receiver is Zahak. Continuums of narrative are: contractual circle which is about a contract between sender and receiver; performance circle which consist of experiments and missions of subject; and disjunctive circle which is about the itinerary from unbalanced and negative condition to positive one. So, the special functions of narration in the story are contract, experiment and judgment. In the narration of story, the model is: contract-violation-punishment. In the other words, subject (Zahak) violated the rules (prohibitions) and finally was punished.

Keywords: *The story of Zahak, Narration Structure, Narrative elements and Greimas .*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی